

نقش ترجمه های رفیق بهروز دهقانی بر یارانش

اشرف دهقانی

نوشتن درمورد هر گوشه از زندگی رفیق بهروز دهقانی حاوی درس‌های آموختنی است. او در طی زندگی سرشار از مبارزه‌اش نه فقط با پاکی ستودنی و برخورد‌های بسیار برجسته صاف و صادقانه‌اش بلکه به دلیل ژرف اندیشی و برخورداری از سطح بالای دانش در زمینه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی تأثیرات بسیار مثبت غیرقابل انکاری روی یاران خود به جا می‌گذاشت. یکی از آن زمینه‌ها انجام کار ترجمه و اشاعه فرهنگ انقلابی از طرف وی بود که در همان حال محبت و احترام یارانش را نیز نسبت به وی برمی‌انگیخت.

یاران نزدیک رفیق بهروز دهقانی در درجه اول، رفقا کاظم سعادت‌ی و صمد بهرنگی بودند که از دوره نوجوانی از هنگامی که هنوز ۱۶-۱۷ سال بیشتر نداشتند، پیوند مبارزاتی مشترک، پشتوانه رفاقت صمیمانه و دوستی یک‌دل و یک‌رنگ آنها شد. به خصوص نام رفقا صمد بهرنگی و بهروز دهقانی به دلیل سال‌ها کارهای مشترک فرهنگی-سیاسی از همدیگر جدایی‌ناپذیر می‌باشد. آنها در طول سالیان همراه با هم به فعالیت‌های ارزشمند چندی دست زدند، از شهرشناسی و تماس با محروم‌ترین قشرهای جامعه گرفته تا جمع‌آوری آثار فولکلوریک مردم آذربایجان تا تأسیس نشریه "آدینه مهدآزادی" که رادیکال‌ترین نشریه ایران در زمان خود بود، تا کوشش در تماس با کارگران و ... شکی نیست که این سه رفیق با اعمال و رفتار خود تأثیرات مثبت مبارزاتی روی یکدیگر داشته‌اند. در اینجا اندکی به تأثیراتی که رفیق بهروز دهقانی با اقدام به ترجمه برخی از آثار نویسندگان و ادیبان جهان و نوشتن در مورد آنها روی یاران خود داشته است، پرداخته خواهد شد.

بهرروز که در سال ۱۳۳۹ در دانشگاه تبریز در رشته زبان انگلیسی درس می‌خواند هنوز دانشگاه را تمام نکرده بود اثری از ماکسیم گورکی به نام "افسانه‌های ایتالیا" را به فارسی ترجمه کرد که ترجمه سلیس و روان آن بیانگر استعداد قابل تحسین و سطح بالای تیزهوشی او بود. اما اهمیت این ترجمه، تأثیری بود که روی صمد و کاظم و دیگر یاران بهروز داشت. در شرایط عدم دسترسی به کتاب‌هایی که با خواندن آنها بتوان آگاهی طبقاتی خود را بالا بُرد، وجود این ترجمه باعث شادی و قدردانی صمد بود. او با این احساس به برادرش، اسد بهرنگی گفته بود که این کتاب را بخوان. این یک کار خوب و اولین کار ترجمه بهروز است.

شادی و قدردانی صمد از ترجمه بهروز البته بی‌دلیل نبود. در مقاله "صمد چگونه رشد کرد" که به قلم یکی از یاران نزدیک آن زمان بهروز و صمد نوشته شده است، دلیل نه فقط توجه صمد به این ترجمه بلکه شغف دیگر یاران آنها از آن نیز توضیح داده شده است. وی نوشته است: "در آن روزها کتاب "افسانه‌های ایتالیا" اثر ماکسیم گورکی توسط بهروز از متن انگلیسی به فارسی ترجمه شده بود. انتشار این کتاب فرصتی بود برای بحث در باره گورکی و مبارزات او. شناخت راه گورکی هر روز شور بیشتری به بحث‌های ما می‌بخشید. ولی باید اذعان داشت که هنوز تا شناخت واقعی نقطه‌نظرهای فلسفه علمی و مارکسیسم-لنینیسم راه درازی در پیش داشتیم. مشکل اصلی عبارت از عدم دسترسی به منابع و

مآخذ بود. دیکتاتوری و خفقان حاکم راه هرگونه شناخت را بر ما بسته بود. دسترسی به کتاب و یا هر منبع دیگر در این مورد کار آسانی نبود..."

بهرروز با مطالعات وسیعی‌ای که داشت توانسته بود به آثار ادیبانی دسترسی داشته باشد که با غم نان کارگران و زحمتکشان آشنا بوده و قلم خود را در مبارزه علیه ظلم و ستم طبقات استثمارگر به کار می‌بردند. از این رو، وی در شرایط حاکمیت دیکتاتوری خشن رژیم شاه که از اوایل دهه چهل شدت هرچه بیشتری به خود گرفته بود _ دیکتاتوری‌ای که می‌کوشید از نشر هرگونه کتاب و مقاله آگاهی‌بخش و روشنگرانه جلوگیری نماید _ با ترجمه‌های خود علاوه بر شناساندن ادیبان و هنرمندان متمدنی و انقلابی در سطح جهان به نیروهای مبارز ایران، دریچه‌های مبارزاتی نوینی را در بین نزدیک‌ترین رفقای خود از صمد و کاظم گرفته تا دیگر رفقاییش می‌گشود و باعث دامن زدن به بحث و گفتگوهای جدید و پرباری در بین آنها می‌گشت .

تنها نگاهی به برخی از ترجمه‌های وی از شون اُکی سی، نمایشنامه نویس مبارز ایرلندی و به خصوص متنی که وی از زندگی و آثار او جهت معرفی وی تهیه کرده است، نشان خواهد داد که در آن شرایط خفقان‌بار که تلاش گسترده ساواک جلوگیری از هرگونه دست‌یابی جوانان به آگاهی انقلابی و طبقاتی بود، کوشش بهروز در شناساندن این هنرمند ایرلندی به جامعه ایران، چگونه روح جستجوگر خود بهروز، صمد و کاظم و دیگر یاران را که خواهان یافتن درست‌ترین راه مبارزه در آن شرایط برای از بین بردن شرایط جهنمی حاکم، سرنگونی رژیم شاه و کوتاه کردن دست اربابان امپریالیست‌اش از ایران بود را سیراب می‌کرد.

تهیه متنی در مورد "زندگی و آثار شون اُکی سی" یکی از کارهای برجسته بهروز می‌باشد. او آنچنان به طور مفصل به زوایای زندگی اُکی سی و توصیف نمایشنامه‌های وی پرداخته است که کسی نمی‌تواند آن متن را بخواند و میزان تعهد بهروز جهت شناساندن زوایای زندگی و آثار این نمایشنامه نویس مردمی ایرلندی برای خواننده ایرانی را مورد تحسین قرار ندهد. نقل‌قول‌هایی که وی از این یا آن نویسنده برای نوشتن "زندگی و آثار شون اُکی سی" آورده است، بیانگر کوشش و تلاش جدی بهروز در جمع‌آوری اطلاعات لازم در مورد زندگی و آثار شون اُکی سی می‌باشد؛ و نموداری از وسعت مطالعات او و حد بالای سواد وی و همچنین نشانه‌ای از جدی بودن او در انجام کاری است که در مقابل خود گذاشته بود.

در متن مذکور، با توجه به این که "سه نمایشنامه بزرگ اُکی سی از مبارزات مردم ایرلند با انگلیسی‌ها مایه گرفته است"، بهروز تاریخچه مختصری از استعمار انگلیس و مبارزات مردم ایرلند ارائه داده است:

" انگلیسی‌ها از قرن دوازدهم استقرار سلطه خویش را در ایرلند آغاز کردند و رفته رفته بر همه جای جزیره دست یافتند، حتی زبان و آداب و رسوم مردم آن را از بین بردند. زمزمه‌های استقلال‌طلبانه در ایرلند از هنگامی آغاز شد که دیگر کارد به استخوان مردم رسید. دهقان ایرلندی از زمین رانده شد و همه املاک به تصرف لردهای انگلیسی در آمد و جزیره تبدیل شد به محل تهیه مواد خام برای صنایع تازه نفس انگلستان که سیرابی نداشت و از همه دنیا چپاول می‌کرد و می‌برد به آنجا و به این غول می‌خوراند ".

با اِشراف به برخی تشابه‌هایی که استعمار انگلیس بر سر مردم ایرلند و ایران آورده بود و با آگاهی به موضع مترقی و انقلابی شون اُکی سی، در متن مذکور بهروز سعی کرده است که شرایط زندگی مردم تحت ستم ایرلند که اُکی سی تصویر کرده است را بازگویی کند. آن شرایط اتفاقاً از بسیاری جهات با شرایط زندگی توأم با فقر و فلاکت مردمان ایران قابل مقایسه بود. در آن متن وحشی‌گری استعمارگران انگلیس در حق این مردم نیز بر ملا گشته و در همان حال نشان داده می‌شود که مردم ایرلند علیه استعمارگران دست به چه مبارزه‌ای زده بودند. در مورد خود شون اُکی سی گفته شده است که او در سال ۱۸۸۰ در دوبلین زاده شد. به نیایی قدم گذاشت که انباشته از آرزو و نیاز و نادانی بود... شش ساله بود که پدرش مرد و دو برادر بزرگترش وارد ارتش امپراطوری شدند تا در افغانستان با منکران ملکه بجنگند و "با مدال روی سینه" برگردند....

خانه اجاره‌ای که شون و مادرش در آن زندگی می‌کردند در یکی از محله‌های فقیرنشین دوبلین بود. آن روزها، گرسنگی و بیماری در این محله‌ها بیداد می‌کرد.... یک سوم مردم دوبلین در خانه‌های اجاره‌ای این محله‌ها می‌نشستند، خانه‌هایی که بقایای قصرهای متروک اشراف و اعیان ایرلند یا انگلستان بود که سوداگران آنها را به ثمن بخش خریده بودند و کرایه بهایشان را با پارو جمع می‌کردند؛ هفتاد تا صد نفر در یک خانه.

خواندن و نوشتن را از مادرش آموخت و نمایشنامه‌نویسی را از آثار شکسپیر و دیون بوسیکو و کوچه و خیابان دوبلین...

در قیام عید فصیح ۱۹۱۶ به زندان افتاد. بعد بیکاری و گرسنگی و دربدری و گاهگاهی نوشتن و همیشه خواندن...

اما موضوع قابل تأکید در مورد متنی که بهروز از "زندگی و آثار شون اُکی سی" تهیه کرده و مورد بحث این مقاله است، نمایاندن ایده‌ها و نظرات مترقی و انقلابی در آن می‌باشد؛ و این که نشان داده شود که بهروز با تهیه متن فوق و ترجمه آثاری از ادیبان مترقی جهان علاوه بر کوشش در آگاه‌سازی و روشن‌گری کل جوانان مبارز ایران، مروج چه ایده‌ها و نظراتی در میان یاران خود بود و چه تأثیری روی آنها می‌گذاشت. به جهت آن که تصویری از این امر به خواننده ارائه شود به مواردی از متن "زندگی و آثار شون اُکی سی" اشاره می‌شود:

در مورد این که شون اُکی سی پس از افت و خیزهایی راه خود را برای تبدیل شدن به نمایشنامه‌نویس برجسته ایرلند یافت، بهروز به یک راهنمایی پیترز، شاعر ایرلندی، که از گردانندگان و مؤسسان تئاتر آبی بود تأکید کرده است که در همان حال برای خود وی و صمد و کاظم حاوی درس بزرگی بود. پیترز با اذعان به قدرت نویسندگی شون و در همان حال آگاهی از عدم قبول سه نمایشنامه او توسط تئاتر Abbey، یک بار به او گفت: "از زندگی‌ای که می‌شناسی بنویس". شون نصیحت او را به کار بست و پرداخت به ثبت زندگی محله‌های فقیرنشین دوبلین. این رهنمود و به طور کلی چنین ایده‌های واقع‌بینانه مترقی مسلماً موضع بهروز و صمد و کاظم را که کار و زندگی‌شان هیچوقت جدا از مردم نبود را تقویت می‌کرد.

همچنین نگاهی به برخی ایده‌های مطرح شده در متنی که بهروز از "زندگی و آثار شون اُ کی سی" تهیه کرده است نشان می‌دهد که او و یارانش خود را با چه ایده‌ها و نظرهای مترقی و انقلابی پرورش می‌دادند.

"روز دوشنبه، عید فصیح ۱۹۱۶ سپاه میهن‌پرستان به رهبری جیم کنالی قیام کرد. دولت انگلیس بی‌رحمانه همه رهبران قیام را اعدام کرد. این قیام با این که شکست خورد تکان شدیدی به مردم داد به طوری که نهضت "شین فاین" که پس از این قیام نضج گرفت توانست مردم زیادی را دور هم گرد آورد و در سال ۱۹۱۹ اعلام جمهوری کند."

واضح است که یادآوری این واقعیت و درس مبارزاتی درون آن در زندگی مبارزاتی خود بهروز و صمد و کاظم تأثیر مثبت خود را داشت. می‌دانیم که همین امروز نیروهای کوتاه‌بین در جنبش با دیدن کمترین عدم موفقیت مبارزه توده‌ها آیه یأس خوانده و ناامیدی را ترویج می‌کنند. در حالی که بهروز و یارانش با بحث و گفتگو و تعمق روی موضوع فوق می‌توانستند ببینند که مبارزه مردم با دشمنان‌شان شرط لازم رشد هر جامعه‌ای است و مبارزه مردم همواره با شکست و پیروزی، باز هم شکست و بالاخره با پیروزی عجین می‌باشد.

یکی از نمایشنامه‌های شون اُ کی سی The shadow of Gunman نام دارد که با توجه به برجسته بودن نام انقلابیون مجاهد در جنبش مشروطیت، بهروز آن را "سایه مجاهد" به معنی انقلابی مسلح ترجمه کرده است. در این نمایشنامه توصیفی از وحشی‌گری استعمار انگلیس علیه مردم ایرلند در سال ۱۹۲۰ نشان داده شده است که دقیقاً یادآور وحشی‌گری‌های ساواک شاه موقع حمله به یک خانه برای دستگیری مبارزان و برای جوانان امروز یادآور جنایات سپاه پاسداران رژیم جمهوری اسلامی علیه مردم ایران به خصوص در سال ۱۳۶۰ می‌باشد:

"سال ۱۹۲۰ است. ایرلند همچنان مبارزه می‌کند. انگلیسی‌ها مثل سگ‌ها وحشی خشمگین شده‌اند و به هیچکس ابقا نمی‌کنند. سربازان "سیاه و خرمایی" پوشان در خیابان‌ها می‌گردند و عربده می‌کشند و همه جا دنبال انقلابیون بو می‌کشند. کامیون‌ها با بار خود که چند تنی بی‌خبر از همه جا و یکی دو نفر انقلابی است به این سو و آن سو حرکت می‌کنند. به قول آن خانم ایرلندی، دوروتی مکاردل، کامیون که جلوی خانه‌ای ایستاد، ساکنان خانه به تکاپو می‌افتند و هولکی می‌دوند که در را باز کنند والا "سیاه و خرمایی‌ها" در را خواهند شکست. در که باز شد به داخل خانه هجوم می‌برند و به هر اتاق و پستویی سرک می‌کشند که شورشی می‌جویم و دندانگیر می‌جویند. عصبانی که بشوند آدم می‌کشند. بی‌واهمه غارت می‌کنند. وای به حال کسی که اعتراض کند. کشان کشان به کامیون می‌اندازند و می‌برند به جایی که عرب نی انداخت و بعد می‌گویند می‌خواست فرار کند تیر خورد". خواننده کنونی می‌داند که نظیر چنین وحشی‌گری را که دولت انگلیس برای تحت سلطه نگاه داشتن مردم ایرلند به نفع سرمایه‌داران و رونق صنایع آنان انجام می‌داد، جمهوری اسلامی در جهت تأمین منافع استعمارگران (امپریالیست‌هایی که توسط آنان بر سر کار آورده شده بود) در سال ۶۰ و دهه ۶۰ مرتکب شد و ادعا کرد که هدفش پیاده کردن اسلام در ایران می‌باشد.

“ سایه مجاهد” به مدت سه شب در تئاتر ابی به صحنه آمد. سالن تئاتر برای نخستین بار پر از تماشاگر بود. چون مردم خودشان و زندگی‌شان را در صحنه می‌دیدند. هیچ‌کس باور نمی‌کرد که همین کارگری که کلاه کپی گذاشته و نیم‌تنه سربازی تنش است، نویسنده نمایشنامه “سایه مجاهد” باشد.

“ در بسیاری از نمایشنامه‌های اُکی سی زنانند که دلاورند و صمیمیتی دارند و حتی جان خود را ایثار می‌کنند... دختر با فریاد “زنده باد جمهوری” بر لب و عشقی سرخ در سینه می‌میرد...” در نمایشنامه “سایه مجاهد” زنان مبارز دلیر و واقع بین در مقابل یک تیپ اجتماعی خیال‌پرداز غیر واقع بین در قالب شاعر رمانتیکست قرار داده شده است. بهروز می‌نویسد: نویسنده خود به جاودانگی وضع موجود ایمان ندارد و معتقد است که می‌توان و باید روابط اجتماعی را دگرگون کرد. اما می‌داند که از شاعران خیال‌بافی چون “دیورن” ساخته نیست که جرئت و صمیمیت ندارند. از زبان دختر کارگر به شاعر می‌گوید: “وقتش است که قلم را بگذاری زمین و بروی سراغ تفنگ.”

آری، بهروز (رفیق بهروز دهقانی) در قالب معرفی یکی از نمایشنامه‌های شون اُکی سی در نیمه اول دهه چهل اینچنین ضرورت دگرگون کردن روابط اجتماعی ظالمانه حاکم را از طریق تفنگ (مبارزه مسلحانه) پیش کشیده و به واقع با رواج چنین ادبیاتی، خود و یارانش را برای نبردهای سهمگین آینده آماده و پرورش می‌داد. مسلم است که این نظر بکر در ایران تا صورت عملی به خود بگیرد نیازمند عوامل و شرایطی بود.

با گذشت زمان، رشد مبارزات جدی توده‌ها و پیشاهنگان انقلابی‌شان در سطح بین‌المللی علیه امپریالیسم به مثابه دشمن اصلی مردم جهان، به خصوص رشد مبارزه قهرمانانه مردم ویتنام با رهبری کمونیست‌ها و بعد در خود ایران وقوع مبارزه مسلحانه در کردستان با رهبری اسماعیل شریف زاده و ملا آواره، بهروز و یارانش را در ضرورت دست بردن به سلاح برای رهایی مردم ایران راسخ‌تر ساخت. ضرورت حتمی این امر در ایران را صمد بهرنگی در داستان‌هایش به خصوص در “۲۴ ساعت در خواب و بیداری” و “ماهی سپاه کوچولو” به تصویر کشید. بالاخره زمان آن رسید که بهروز به مثابه یک رهبر و پیشاهنگ انقلابی تفنگ به دست گیرد. او با مبارزات تا پای جان‌ش علیه دشمنان مردم چنان تأثیر انقلابی در سراسر ایران به جا گذاشت که یادآوریش هنوز هم لرزه بر اندام دشمن می‌اندازد .

در ادامه “زندگی و آثار شون اُکیسی”، به نمایشنامه معروف شون اُکی سی به نام “جونو و طاووس” Juno and the Paycock پرداخته شده است که در سال ۱۹۲۴ در تئاتر ابی روی صحنه آمد. در مورد این نمایشنامه، بهروز شرحی داده است که به صورت خلاصه در اینجا ذکر می‌شود:

“ حادثه‌اش در یک خانواده اجاره نشین می‌گذرد. این بار جنگ با انگلیس تمام شده است و جنگ داخلی درگرفته است.” پیشاپیش بهروز در مورد “جنگ داخلی” این اطلاع را به خواننده داده بود که: در سال ۱۹۲۲، انگلستان کاری‌ترین نقشه استعماری خود را در ایرلند عملی کرد. با دادن استقلال داخلی (Free State) هم‌ردیف “دومینیون” میان رزمندگان دو دستگی انداخت. بسیاری از مبارزان ایرلندی که از طول جنگ خسته و فرسوده شده بودند، با این طرح موافقت کردند و ایالت آزاد ایرلند را تشکیل دادند. اما گروه سرسخت تا کسب استقلال کامل و تشکیل حکومت جمهوری از پای ننشستند. جنگ برادر کشی آغاز گشت. در ادامه بهروز از قول نویسنده‌ای به نام Gabriel Fallon با عنوان “شون اُکی سی،

مردی که من می‌شناسم" مطرح می‌کند: "و انگلستان که نتوانسته بود با اسلحه و ارتش خود کاری بکند، با سیاست تفرقه‌اندازی پیروز می‌شد زیرا خود ایرلندی‌ها با هم می‌جنگیدند و انگلستان با خیال راحت به یک طرف کمک می‌داد و معمولاً به صورت ناظر و بی‌طرف از دور به حوادث می‌نگریست و قلباً از این اوضاع بسیار خوشحال بود."

در نمایشنامه "جونو و طاووس" طرفداران ایالت آزاد و جمهوری‌خواهان، هم‌زمان سابق، روبروی هم ایستاده‌اند. قهرمان حادثه باز زن است، جونو بویل زن کارگری است که شوهری بی‌خیال و دائم الخمر دارد که پیوسته به خیال کشتی و دریاست. در دریای خیال، کشتی می‌راند و در بندرهای موهوم لنگر می‌اندازد. دختر جونو، مری نیز کارگر است. اما الان اعتصاب کرده و کاری نمی‌کند. پسرش جانی، یک دستش را توی جنگ از دست داده و خانه‌نشین شده است...

جونو مانند بسیاری از زن‌های اُ کی سی روی زمین زندگی می‌کند. حقایق زندگی را درست‌تر و بهتر از مردان درک می‌کند و بار فرزندان و شوهرش را به دوش می‌کشد. هموست که وقتی دخترش خارج از ازدواج رسمی بچه‌دار شده و همه او را از خود می‌رانند، جونو، مردانه در برابر مصیبت‌ها می‌ایستد و می‌گوید درست است که بچه‌ات پدر ندارد اما به جای یک مادر دو مادر دارد، من و تو کار می‌کنیم تا او بزرگ شود."

در سخنان بالا در رابطه با بچه‌دار شدن مری خارج از ازدواج رسمی، یک نظر و اندیشه مترقی خودنمایی می‌کند و طرح و تأکید بهروز بر آن بیانگر وسعت نظر و مترقی بودن اندیشه‌های او بود. همانطور که می‌دانیم در جامعه ایران چه در زمان شاه و چه اکنون هنوز بچه‌دار شدن در خارج از ازدواج رسمی تابو به شمار می‌رود. این موضوع نه تنها تحت سلطه رژیم مرتجع جمهوری اسلامی رسمیت ندارد بلکه برای عموم مردم نیز چندان قابل قبول نیست. اما در اینجا نشان داده می‌شود که بهروز با چنین واقعیتی چگونه برخورد می‌کند. او در اینجا سعی کرده است که تابو نبودن چنین نظری را در بین یاران و خوانندگان نوشته‌اش ترویج کند.

آخرین موضوع که در مورد نمایشنامه "جونو و طاووس" مطرح شده، این است که: "اُ کی سی در پرده سوم، فاجعه را روی فاجعه انبار می‌کند... چرا که زندگی اجاره‌نشینان جز این نبود". و او در این نمایشنامه نیز مانند نمایشنامه‌های آخر عمرش به کلیسا و مذهب می‌تازد "..."

یک نکته مهم دیگر که در قسمت‌هایی از نوشته "زندگی و آثار شون اُ کی سی" تکرار شده است، این برخورد درست نسبت به توده‌ها می‌باشد: "... مردمی که به سبب زیستن در زیر فشار و خفقان، بسیاری از نیکی‌هایشان را از دست داده‌اند؛" و یا "شرایط زندگی و اجتماع آن چنان است که از انسان موجود پلیدی می‌سازد". در عین حال تأکید شده است که: "انسان‌هایی که در باتلاق خانه‌های اجاره‌ای می‌لولند همه از حقیقت فرار می‌کنند. نمی‌خواهند باور کنند که نقاش ازل که تقدیرشان را تصویر کرده جز خودشان موجود دیگری نیست. چون اگر این حقیقت را بپذیرند که خود، پلیدی‌های زندگی را به وجود آورده‌اند مجال برای نق زدن و خود را کنار کشیدن باقی نمی‌ماند. از این رو باید مسئولیت اینهمه را به گردن دیگری انداخت: اجتماع، خدا، دیگران... شون اُ کی سی بارها از زبان آدم‌های نمایش می‌گوید که "تنها جنگ مقدس، جنگ با فقر و رهایی طبقه کارگر است..."

مسلم است که تأکید بر چنین آموزش‌هایی تأثیر مستقیم بر زندگی بهروز و یارانش داشت. او در صحبت‌هایش در خانه نیز همواره مبلغ چنین برخوردی نسبت به افراد عادی جامعه بود؛ و قبل از این که آنها را در انجام این یا آن کار نادرست مقصر دانسته و مورد سرزنش قرار دهد عمل آنها را حاصل شرایط موجود می‌خواند و این که چنان شرایطی را باید تغییر داد، با قبول چنین اندیشه‌ای بود که نه خود بهروز، نه یارانش و نه همانطور که بعدها چریک‌های فدائی خلق نشان دادند آنها هرگز طلبکار مردم نبودند بلکه وظیفه خود را یاری به توده‌ها برای تغییر وضع ظالمانه موجود می‌دانستند.

ناگفته پیداست که همین یک مقاله که من در اینجا تنها به گوشه‌های کوچکی از آن پرداختم مروج چنان اندیشه‌های مترقی و انقلابی بود که بهروز و صمد و کاظم و دیگر یارانشان در نیمه اول دهه چهل با بحث و گفتگو در مورد آنها و به طور کلی در مورد ترجمه‌هایی که بهروز انجام می‌داد تجربه و آگاهی طبقاتی خود را بالا برده، پالایش انقلابی یافته و خود را برای نبردهای سهمگین آینده آماده می‌ساختند. بیهوده نیست که رفیق علیرضا نابدل از این که می‌دانست که بهروز مشغول ترجمه پرده چهارم نمایشنامه "خیش و ستاره‌ها" از شون اُکی سی می‌باشد آنچنان شاد و سرحال بود که توجه دکتر ساعدی را به خود جلب کرده بود. آخر، این یاران در مورد یکایک مسائل و نظرات مطرح شده در ترجمه‌های بهروز به طور جمعی به بحث و گفتگو می‌پرداختند و رفیق نابدل می‌دانست که بحث در مورد کتاب "خیش و ستاره‌ها" حاوی چه تجربه‌های مبارزاتی است. دکتر ساعدی می‌نویسد: "یک بار در ملاقات کوتاهی چنان سرحال بود که به ناچار علتش را پرسیدم. خبر داد که بهروز -بهروز دهقانی- سه پرده اول "خیش و ستاره‌ها"ی شون اُکی سی را تمام کرده و مشغول ترجمه پرده بعدی است، و این جوان دانشجو کسی جز علیرضا نابدل نبود." (نقل از مقاله: "رودررو، یا دوش به دوش") .

در مورد سرنوشت کتاب "خیش و ستاره‌ها" که بهروز از شون اُکی سی، نمایشنامه نویس بزرگ ایرلند ترجمه کرده بود لازم است در مقاله دیگری به آن پرداخت .

۳ آبان ۱۴۰۴ برابر با ۲۵ اکتبر ۲۰۲۵